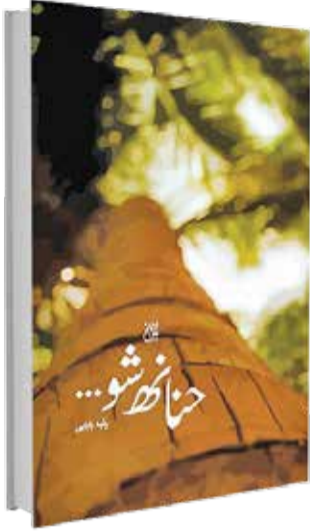


وقتی باید در مورد مسائل دینی با کودکان حرف بزنیم، شاید بزرگترین چالش، یافتن کلماتی برای توضیح دادن مفهوم ثواب یا واجب باشد



وقتی ماه، از ماه می گوید

اشیایی که پیامبر را ملاقات کرده بودند

ریحانه عارف نژاد
خبرنگار

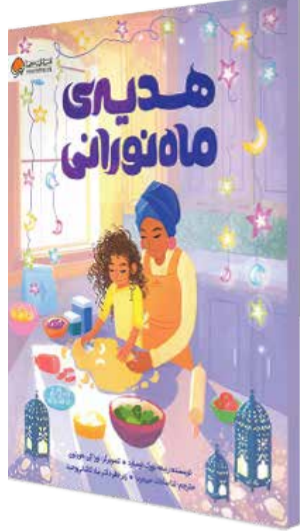
احتمالاً داستان ستون حنانه به گوش-تان خورده است. نخل خشکیده‌ای که پیامبر به وقت خواندن خطبه، بر آن تکیه می‌زد. حکایت دو نیم شدن ماه را هم که همه شنیده‌ایم. همین طور درختی که به اذن خدا و دستور پیامبر، به حرکت درآمد.

شاید این داستان‌های زندگی رسول خدا را آنقدر شنیده باشیم که برایمان عادی شده باشند. اما فکر کنید چقدر هیجان‌انگیز است که پای صحبت خود حنانه بنشینید تا برایتان از غم و رنج دوری پیامبر بگوید، یا ماه، همان طور که میان آسمان و بالای خانه پیامبر است، داستان‌ها را تعریف کند. حتی شنیدن قصه شهادتین خواندن یک پُت از زبان خودش می‌تواند واقعاً جذاب باشد. این دقیقاً کاری است که خانم رقیه بابایی در کتاب «حنانه شو» انجام داده: روایت داستان‌هایی در مورد اشیاء و پیامبر!

هر فصل این کتاب از زبان یک شیء روایت می‌شود؛ اشیایی که هر کدام به نحوی با پیامبر (ص) در ارتباط بوده و عشق او را با تمام تار و پود وجودشان احساس می‌کنند. بعضاً ساعت‌ها در انتظار می‌نشینند تا شاید او را برای تائیه-ای در حال عبور ببینند و سرشار از ذوق می‌شوند وقتی لحظه‌ای پراشند کوتاه میهمان نگاه پیامبر خدا می‌شوند. چه ماه باشد، چه یک خانه خوشبخت که برای مدتی منزل رسول الله می‌شود یا تنه نخلی خشک شده که صدای ناله‌اش را همه می‌شنوند. استفاده از آخرین فصلش که در مورد حنانه است گرفته شده. نخلی که پیامبر به او وعده بهشت داد و گفت: «اگر من او را در آغوش نگرفته و بر آن دست نکشیده بودم، تا روز قیامت از ناله خاموش نمی‌شد.»

اسم کتاب از آخرین فصلش گرفته شده. نخلی که پیامبر به او وعده بهشت داد و گرفتار آن در آغوش نگرفته و بر آن دست نکشیده بودم، تا روز قیامت از ناله خاموش نمی‌شد.»

حقیقت اینجاست که خرج کردن کتاب برای اینجاست که هر چه در کتاب است، با یک محله، خیلی از خرج‌های دیگر برای مسائل تربیتی را پوشش می‌دهد. تجهیز یک کتابخانه، تأمین نیروی قوی که کارش تنها خواندن کتاب‌ها و ارتباط گرفتن با مراجعان باشد باعث می‌شود که چرخ‌دنده‌های مطالعه بچرخد و چرخ‌دنده‌های مطالعه یک‌تنه می‌تواند موتور فرهنگ کشور را به راه بیندازد.



هدیه ماه نورانی

حرف زدن در مورد ماه رمضان با کوچکترین میهمانان خدا

زهرا بزرگ زاده
روانشناس کودک

کودکان تجربه متفاوتی نسبت به ما در ماه رمضان دارند و تصویری که از این ماه در ذهنشان شکل می‌دهند احساسشان را نسبت به روزه گرفتن و ماه میهمانی خدا تا بزرگسالی تعیین می‌کند. بعضی‌ها ایشان این ماه را خیلی دوست دارند و بعضی‌ها ایشان اصلاً به همین خاطر ما باید با کودکان در مورد ماه رمضان و روزه گرفتن حرف بزنیم. بگوییم که آنها هم به میهمانی خدا دعوتند حتی اگر به سن تکلیف نرسیده باشند و روزه نگیرند. و به آنها بگوییم تنها تکلیف ما در ماه رمضان، روزه گرفتن نیست، بلکه با انجام دادن کلی کارهای دیگر می‌توان ماه میهمانی خدا را متفاوت از ماه‌های دیگر تجربه کرد.

«هدیه ماه نورانی»، کتاب خوبی برای صحبت در مورد ماه رمضان با کودکان است که انتشارات مهرسا آن را به چاپ رسانده. این کتاب در مورد داستان دختری است که هنوز به سن تکلیف نرسیده اما می‌خواهد روزه بگیرد تا قلبش نورانی شود. او هنوز کوچک است و نمی‌تواند روزه‌اش را تا افطار نگه دارد، پس خیلی ناراحت می‌شود اما می‌فهمد با کارهای دیگری هم می‌تواند در ماه رمضان قلبش را نورانی کند. پس دست به کار می‌شود...

وقتی باید در مورد مسائل دینی با کودکان حرف بزنیم، شاید بزرگترین چالش، یافتن کلماتی برای توضیح دادن مفهوم ثواب یا واجب باشد. این کتاب برای رساندن این مطلب، از «نورانی شدن قلب» استفاده می‌کند. این کلمات و مشابه آن عینی‌اند و کودکان بهتر می‌توانند آن را تصور کنند. این نکته شاید بهترین ویژگی این کتاب باشد.

این کتاب را «ربیعہ یورک لومبار» نوشته است. او نویسنده‌ای آمریکایی است که از سن ۱۸ سالگی اسلام آورده و پس از آن مطالعات دینی را در دانشگاه جورج واشنگتن پی گرفته است. تصویرهای این کتاب را هم لورا کی هورتن کشیده و بر جذابیت آن افزوده است.

یکی از ویژگی‌های خواندن کتاب‌هایی از مسلمانان غیروطنی، آشنا شدن با رسوم دینی دیگر مسلمانان جهان است. برای مثال خانواده داستان، در آستانه آمدن ماه رمضان خانه را چراغانی می‌کنند. این کار، رسم خوبی است که ما در ایران انجام نمی‌دهیم. ویژگی دیگر و مهمتر خواندن این کتاب‌ها هم این است که هم ما و هم کودکان می‌فهمیم، ما تنها مسلمانان جهان نیستیم و در دورترین نقطه‌های جهان هم کسانی زندگی می‌کنند که مثل ما روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند. در نهایت با وجود تمام ویژگی‌های مثبت، این کتاب همه آنچه کودکان دوست دارند در مورد ماه رمضان بدانند یا باید بدانند را به آنها نمی‌گوید، و تنها فتح بابی برای صحبت در مورد ماه میهمانی خداست.



توی قفسه‌های گذاشتند و بعد فراموش کرده‌اند، اگر همه اینها را هم داشته باشند، کتابدار خوب چیزی شبیه رؤیاست. کمتر پیش آمده که بینم مدرسه‌ای در به در دنبال کتابدار خوب باشد.

برای همین وقتی معلم مدرسه‌ای با کتابخانه فعال شدم احساس کردم افق‌های پیش‌رویم کاملاً تغییر کرده است. مدرسه شرایط مالی بسیار مناسبی داشت، این شرط لازم اما کافی نبود، نکته قابل توجه اینجا بود که در کنار شرایط مالی مناسب هزینه برای کتابخانه را در اولویت خودش گذاشته بود. کتاب‌ها هر سال دو یا سه بار به روز می‌شدند، همه‌شان جلد شده بودند، تا در بین دست به دست گشتن بچه‌ها عمر بیشتری داشته باشند، کتاب‌های کهنه از کتابخانه خارج می‌شدند و چاپ‌های جدید جایش را می‌گرفتند. کتابدارها و معلم‌های مدرسه با کمک هم، دانه به دانه کتاب‌ها را خوانده بودند و براساس گروه‌های سنی دسته‌بندی کرده بودند و همه اینها باعث می‌شد که بدون زحمت زیاد چرخه کتابخوانی مدرسه در گردش باشد. در کلاس من هم همه چیز تغییر کرد. دیگر لازم نبود برای هر درس از زیر سنگ و این طرف و آن طرف کتاب پیدا کنم و به کلاس ببرم تا بچه‌ها با فلان مدل ادبی آشنا شوند. تکلیف می‌دادم که مثلاً در کتابخانه مدرسه یک کتاب علمی-تخیلی پیدا کنند و بخوانند و به کلاس بیاورند.

سال‌های زیادی در مورد روش‌های ترویج کتابخوانی در مدارس صحبت کرده‌ایم، چند شماره پیش در همین ستون هم چند روش برای کتابخوان تر کردن نوجوانان ارائه کردیم اما حالا بعد از تقریباً یک سال زندگی کردن در محیطی با کتابخانه قدرتمند به نظر می‌رسد که موتور محرکه ترویج کتابخوانی، کتابخانه‌های قوی هستند. کتابخانه‌هایی که هم کتاب‌های خوب داشته باشند هم کتابدارهای خوب. مروجان کتاب بدون کتابخانه خوب مثل سربازان بی سلاح محکوم به شکست‌اند.

امسال بعد از چند هفته که احساس کردم زنگ تفریح‌ها حوصله‌ام در دفتر معلم‌های مدرسه سر می‌رود، جایم را عوض کردم و در کتابخانه نشستم. تماشای رفتن و آمدن بچه‌ها شگفت‌انگیز بود. کتابخانه همیشه شلوغ بود. بچه‌ها دنبال نسخه‌هایی از کتاب‌هایی بودند که دست فرد دیگری بود و برای پیدا کردنش سر و دست می‌شکستند. صحنه‌ای که پیش از آن کمتر دیده بودم. واقعیت اینجاست که هزینه تهیه کتاب در کشور و انواع هزینه‌های جاری شاید باعث شود که اولین فکری که به ذهنمان می‌رسد میزان پولی باشد که در جیبمان است. شاید دلیل قدرتمند نشدن کتابخانه‌ها در سراسر کشور هم چنین چیزی باشد که نکته درستی است اما با دیدن مدارس غیرانتفاعی اغلب ثروتمند به نظر می‌رسد که مشکل بیشتر از پول، بحث اولویت است. همان طور که در خانواده‌ها شاید آخرین اولویت هزینه‌ها مربوط به خرید کتاب باشد در فضای فرهنگی نیز چنین نگاهی جاری است. کتابخانه همیشه آخرین اولویت است گرچه وقتی هفته کتابخوانی می‌رسد همه مدیران مدارس دلشان می‌خواهد بچه‌هایی کتابخوان و اهل مطالعه داشته باشند.

حقیقت اینجاست که خرج کردن برای کتابخانه یک مدرسه یا یک محله، خیلی از خرج‌های دیگر برای مسائل تربیتی را پوشش می‌دهد. تجهیز یک کتابخانه، تأمین نیروی قوی که کارش تنها خواندن کتاب‌ها و ارتباط گرفتن با مراجعان باشد باعث می‌شود که چرخ‌دنده‌های مطالعه بچرخد و چرخ‌دنده‌های مطالعه یک‌تنه می‌تواند موتور فرهنگ کشور را به راه بیندازد.

موروز آدم‌های زیادی برای ترویج کتابخوانی وقت و زندگی‌شان را صرف می‌کنند، خیلی از مدیران و فعالان فرهنگی هم دلشان می‌خواهد نسل جدید بیشتر از پیش اهل مطالعه شود. در کنار همین انتظارات و رؤیاهای به نظر می‌رسد تجهیز کتابخانه، بخصوص کتابخانه مدارس و محله‌ها در آخرین اولویت لیست هزینه‌های ماست. اتفاقی که سبب می‌شود چرخ ترویج کتابخوانی در کشور هیچ‌گاه به درستی راه نیفتد.



برای کتابخانه‌ها

در ستایش همه مدیرانی که می‌خواهند نسلی کتابخوان تربیت کنند بدون اینکه یک ریال خرج کتابخانه شود

مریم رحیمی پور
خبرنگار

می‌دهد که به هیچ وجه وضعیت مطلوبی نیست. متمول‌ترین مدارس شمال شهر تهران گاهی اوقات حتی از یک اتاق که اسمش «کتابخانه» باشد محرومند، اگر اتاقی هم با این نام داشته باشند یک سال چندین جلد کتاب خریداری کردند و



بعد از تقریباً یک سال زندگی کردن در محیطی با کتابخانه قدرتمند به نظر می‌رسد که موتور محرکه ترویج کتابخوانی، کتابخانه‌های قوی هستند. کتابخانه‌هایی که هم کتاب‌های خوب داشته باشند هم کتابدارهای خوب. مروجان کتاب بدون کتابخانه خوب مثل سربازان بی سلاح محکوم به شکست‌اند

چند سال گذشته در مدرسه‌ای کار می‌کردم که کتابخانه فعال و قابل توجهی نداشت. اغلب کتاب‌های چاپ خیلی قدیم بودند. دست‌اندرکاران معتقد بودند در دهه هفتاد کتابخانه را تجهیز کرده‌اند و دیگر نیازی به خرید کتاب‌های جدید ندارند. به عنوان معلم درس‌های مشتقات ادبیات خیلی رغبت رفتن به آن کتابخانه را نداشتیم. شاید اشکال من است که از کتاب‌های قدیمی خوشم نمی‌آید و بیشتر دنبال کتاب‌های جوان‌تر با چاپ‌هایی جدیدترم، ولی آن کتابخانه بیشتر برایم حس موزه داشت، می‌شد از دور نگاهش کرد و لذت برد اما نمی‌شد کتاب‌هایش را برداشتم و خواند و استفاده کرد. بچه‌ها را هم به کتابخانه ارجاع نمی‌دادم. کتابدار مدرسه‌مان هم خیلی خودش را درگیر معرفی کتاب به بچه‌ها نمی‌کرد. من هم تصور می‌کردم که زندگی همین است که هست و با کمبودهای کنار آمده بودم. مثلاً برای خواندن یک کتاب در کلاس نگارش باید از مدت‌ها قبل برنامه می‌ریختم، از بچه‌ها می‌خواستم کتاب را با هزینه خودشان تهیه کنند و بخوانند تا چند کلمه سرکلاس صحبت کنیم. آن زمان دقیقاً متوجه نمی‌شدم که مشکل از کجاست، فرایند طولانی دست پیدا کردن به کتاب مناسب، نارضایتی همیشگی والدین از کتاب‌های انتخاب شده و همین طور هزینه برای خرید کتاب، باعث می‌شد هر بار احساس کنم که برای یک ساعت کلاس در هفته، چقدر باید کار جانبی انجام بدهم؟ تفاوت شرایط را وقتی فهمیدم که به مدرسه‌ای کوچ کردم که کتابخانه‌های مجهز و فعال داشت.

نمی‌دانم وضعیت کتابخانه‌های مدارس در کشورمان چطور است. بعید می‌دانم وضعیت مطلوبی باشد. حداقل آنچه در مدرسه‌های غیرانتفاعی می‌بینم نشان